



از هر نیروی دیگری برجسته شده است. توجه به مسأله زنان به عنوان محوری ترین حلقه مبارزه در راه دمکراسی و جامعه مدنی، یکی از ارزش های بسیار مهم چپ ایران است.

۳- جنبه دیگر، مبارزه برای حفظ محیط زیست است. این هم یکی از ارزش های نظری است که در چپ جدید ایران به صورت اخص شکل گرفته است. در نیروهای غیرچپ ایران هنوز چندان این

بحث را نشنیده ایم، در حالی که جنبش چپ چه در سطح بین المللی و چه در سطح ایران به حفظ محیط زیست اهمیت بسیاری می دهد. در مورد ایران به ویژه می دانید که تهران یکی از آلوده ترین شهرهای صنعتی جهان است و حفظ محیط زیست آن برای جامعه بسیار مهم است.

۴- آخرین نکته، مبارزه علیه برتری طلبی قومی و ملی و نژادی است. امروز چپ خوشبختانه

فهمیده است که علایق ملی، اهمیت دارد و نیست به آن نمی بایست بی توجه بود. اما ما با یک خطر مهم هم روبه رو هستیم و آن عظمت طلبی های ملی است که چه در سطح رویای ایران بزرگ و چه در قالب تجزیه اقوام گوناگون ایرانی، به شکل ناسیونالیسم و ملی گرایی فطری به چشم می خورد. کلاً اندیشه مبارزه علیه برتری طلبی قومی، ملی و نژادی و در واقع احترام به حق و حقوق اقوام مختلف ایرانی، ارزش های بسیار مهمی است که در چپ ایران شاهدش هستیم.

امروز طرز تلقی از وظایف روشنفکران هم تغییر کرده است و در گذشته، روشنفکران فکر می کردند باید بروند یک سازمان زیرزمینی تشکیل بدهند و در واقع به نوعی، انقلاب را تدارک ببینند. امروزه در داخل ایران، بسیاری از روشنفکران و نویسندگان چپ، مشغول قلم زدن در نشریات مختلف فرهنگی هستند. در واقع با فعالیت های فرهنگی سعی می کنند اندیشه دمکراسی، عدالت خواهی، فمینیسم و حفظ محیط زیست را در جامعه ایران اشاعه دهند.

۴

در جستجوی ارزش های نوین

امروزه چنین شایع شده است که علم اقتصاد و اخلاق، اصولاً با یکدیگر مغایرت دارند، تصور می شود اخلاق با ارزش های معنوی و عواطف سروکار دارد، در حالی که علم اقتصاد ذاتاً ارزش های اخلاقی، انسانی و معنوی را کنار گذاشته و بر روی هر چیزی برحسب قیمت (ارزش مادی) می زند و هر فرد را چون یک واحد تولیدکننده یا مصرف کننده تلقی می کند. اخلاق حاکم بر تجارت جدید مدعی است که دوری جستن از جنبه های غیرانسانی اقتصاد جدید، امری است غیرممکن زیرا گفته می شود، ما همگی خواستار وفور تولید هستیم و مقدار تولید بایستی پوسته افزایش یابد. آنچه که به افزایش دایم تولید کمک نکند بی ربط و مضر به اقتصاد و رفاه جامعه تلقی می گردد، به عبارتی: «هر چیزی که برای جنرال موتور خوب است برای همه خوب است!»

آنان که این نقطه نظرها را بازگو می کنند، تکیه گاه محکمی برای حفظ سیستم های مادی می جویند تا خود را یک باره و برای همیشه از شر عوارض ناشی از آن خلاص سازند. آنان فکر می کنند مردم (لااقل مطلوب آن ها) عموماً بدون تردید، ارزش های مادی را بر ارزش های معنوی ترجیح می دهند.

اگر قرار بود هرکس همه نیازهای فردی خود را شخصاً تأمین کند و همکاری اجتماعی نبود، هیچ کس از مرز رفع حیوانی بدن فراتر نمی رفت چون تنازع بقا تمام وقت و نیروی او را می گرفت. هیچ تحول فکری و روحی یا تعالی معنوی وجود نداشت چون ضرورت های جسمانی فرد را مجبور می ساخت در سطح حیوانی زیست کند. و هم چنین هیچ پیشرفتی از نسلی به نسل بعد درکار نبود زیرا هر نسل جدید دوباره از همان سطح اول شروع به فعالیت می نمود.

این فقط نشان می دهد که چگونه خصوصی ترین احساسات و اندیشه های مسا اجتماعی می باشند. آن چه انسان را به درجات بالاتر از سطح زندگی جانوران ارتقاء داده تنها ایجاد ضوابط و سازمان های اجتماعی است که به نوبه خود با اتکاء به وجود ضوابط و وظایف اخلاقی ممکن گردیده است. از این رو می توان گفت که شکل خاص سازمان اجتماعی در یک جامعه معین و در زمان معلوم، نشان دهنده اصول اخلاقی است که بر آن جامعه حکم می کند. اقتصاد متکی بر اخلاق است.

هم چنین می بینیم که مسیر اصلی تکامل اجتماعی آن است که در عین به وجود آمدن

ترجمه و تلخیص: احسان محمدی
برگرفته از کتاب دهکده جهانی نوشته مک لوهان

سازمان های آراسته تر و متوازن تر به تدریج آزادی های درونی افراد افزایش یابد. مشکل بتوان گفت که هدف جامعه تنها ارضاء نیازهای جسمانی افراد است زیرا این نیازها کم و بیش در ابتدایی ترین ادوار هم برآورده می شدند. تقسیم کار ابزار سازمان اجتماعی و اولین گام در این زندگی صرفاً حیوانی است. به تدریج که جامعه پیش می رود تقسیم کار نیز طیباً به سوی افراد متخصص و رشته های تخصصی می گراید. دومین گام به سوی تحول وقتی برداشته می شود که دانش و مهارت لازم برای حفظ سیستم اجتماعی آن قدر وسیع می گردد که به کار گرفتن آن از عهده خود خارج می شود و تشکیلات ثانوی برای نگهداری تشکیلات اولیه لازم می آید. مصلحان و روشنفکران درصددند که به مهارت های اساسی پی برده و وسیله انتقال آن را از نسلی به نسل دیگر فراهم آورند. اکنون اهمیت نقش مناسبات انسانی و لزوم این روابط در سیستم های اقتصادی به روشنی معلوم شده است. نفوسی هستند که کارشان بحث و فحص این اصول اخلاقی و ملی در انتقال آن به هر نسل است. اینان همان کشیشان، آموزگاران و اخلاقیون هستند بالاخره ضرورت ایجاد می کند که گروهی دیگر نظیر حقوق دان ها، مباحثان و

بديران نیز به تنظيم و ترتيب اين امور پردازند. به هرحال در اين شکل ساده و خلاصه شده ساله یک نکته ديگر قابل بحث است و آن اين که شخصه مرحله تخصص در کار اين واقعيت است که ديگر افراد آن مستقيماً به توليد نمی پردازند. روزگار، کشيش، متفکر، مدير همگی مصرف کننده هستند ولی محصولات قابل لمس توليد نمی کنند. اين رو سازمان در مرحله بعدی برای حفظ خود احتياج به توليد وسيع تر اقتصادی دارد. صنايع جديد جامعه را برای توليد بيشتر با ابزارهای قوی مجهز نموده است. ولی در جوامع پيش از نهضت صنعت پاسخ فقط يکی بود و آن پيدايش طبقه ای که پيش از آن چه مصرف کند توليد نمايد تا مصرف پيش از توليد طبقه غيرمولد را جبران کند و در نتيجه شکلی از بردگی و رعيتی در جامعه پشري پيدا شد.

صورت های مختلف کار اجباری مشخصه استثنائناپذير همه جوامع قبل از دست يابی به صنعت قرن بيستم به شمار می رفت. تنها در قرن سوزدهم بود که بردگان در آمريکای شمالی و معدودی کشورهای پيشرفته آزاد شدند و رده فروشی در مستعمرات انگليس ممنوع شد. با اين همه بردگی صنعتی چه در اروپا و چه در آمريکای شمالی تا قرن بيستم ادامه يافت.

در جامعه سرمايه داری و در یک دور پريچ و هم پايان ناپذير، ميل به مصرف بيشتر توليد را يادتر می کند و توليد زيادتر دوباره منتهی به ميل جديد برای مصرف بيشتر می شود. ميل به مصرف صرفه ای است که از مصرف کننده به توليدکننده و بالعکس جريان دارد. برای اين جريان هيچ اسطه ای لازم نیست. فرد توليدکننده - مصرف کننده محتاج آن نیست که دولت يا مؤسسات ديگر به او ظاهراً اطمینان دهند که بايرين هم مشغول توليد هستند. او يقين دارد که يگران هم به توليد مشغولند، زیرا يقين دارد آنها هم مایلند به اندازه او مصرف کنند. بنابراین در اين بيستم نقش حکومت آن است که اطمینان دهد حداقل مقررات بازی مورد احترام است.

در دهه گذشته کشورهای غربی اعمال کنترل از طرف دولت را برای نيل به عدالت اقتصادی (يعنی توزيع عادلانه کالا) یک نیاز مبرم می دانستند. ولی در سال های اخير اعتقاد دارند که تحرک نظام اقتصادی جدا و مستقل از دولت است و دولت به عنوان نظارت کننده به طرق مختلف کنترل سيستم را به عهده می گيرد.

نظام اقتصادی مهم ديگر سوسيالیسم و گروه های وابسته به آن است. انگيزه مشخصه سوسيالیسم هم نظير سرمايه داری است. با اين تفاوت که تأکيد بر ارضاء احتياجات پيش از اميال است. اما اين مستلزم سازمان های - معمولاً دولت است که احتياجات را تعيين و تحقيق کند. به

علاوه توزيع کالا در نظام سوسيالیستی با توزيع آن در نظام سرمايه داری تفاوت دارد. در حالی که در نظام سرمايه داری بازار عامل حکم فرماست در نظام سوسيالیستی هم بازار و هم دولت بر توزيع نظارت دارند. (گرچه از لحاظ ثنوری دولت بايد خود را کنار بکشد و نبايد به عنوان بخشی از جامعه سوسيالیستی به شمار آيد)، بنابراین دولت در نظام سوسيالیستی به نسبت نظام سرمايه داری نقش مهم تری در جريان کار دارد.

در نظام سوسيالیستی فرد نه تنها بايستی به توليدکنندگان اجناس اعتماد داشته باشد بلکه بايد به کارآبی دولت به عنوان تعيين کننده نیازها و عامل توزيع نیز مطمئن باشد. در نظام سرمايه داری فرد کمتر به دولت متکی است و بيشتر به تمايل توليدکننده برای عرضه صرف نظر از دخالت دولت اعتماد می کند؛ به همین جهت است که انتقاد از دولت در سيستم سوسيالیستی به مراتب کمتر از سيستم سرمايه داری قابل تحمل است. اعتماد و وفاداری نسبت به نحوه عمل دولت در نظام سوسيالیستی به مراتب پيش از نظام سرمايه داری لازم است. اين امر می تواند لزوم ايدئولوژی در کشورهای سوسيالیستی را توجیه کند. دولت بايد دائماً کوشش کند تا مردم را متقاعد سازد که عاملی تعديل کننده و کارآمد در نظم و توزيع است و اين مستلزم کوششی مداوم برای قبولاندن یک نظريه فلسفی معين به مردم است. بالعکس در نظام سرمايه داری تا حدی شاهد «پايان ايدئولوژی» هستیم. مسایل نه از جنبه فلسفی بلکه به عنوان مسایل عملی مطرح هستند. افزايش توليد افزايش ميل مصرف و بهبود وضع توزيع.

اکنون متفکرين در همه جا احساس می کنند که هيچ یک از اين دو نظام برای زندگی در دنای امروز کارآبی ندارند. سوسيالیسم در اواسط قرن نوزدهم يعنی زمانی که بردگی و استثمار صنعتی در ميان کشورهای پيشرفته به طور گسترده به چشم می خورد، پا به عرصه وجود نهاد. هرچند تکنولوژی و صنعت ماشینی در اواخر قرن بيستم رابطه بين کميت توليد و کميت کار بدنی لازم برای توليد را به کلی تغيير داده است. اين تغيير که در زمان کوتاهی انجام گرفته لزوم استثمار و بردگی اقتصادی را از بين برده است. در حقيقت ديگر نه تنها نیازی به بيگاری نیست بلکه بيگاری مشکل بزرگی شده چون وسايل توليدي جديد - ربات ها - پا به ميدان نهاده اند. در طی یک قرن گذر از دالان های توليد، از بردگی به بيگاری جمعی رسیده ایم. و اصطلاح توليد مازاد جزء فرهنگ وازه های اقتصادی درآمده است.

از آنجایی که برآوردن نیازهای اوليه در کشورهای صنعتی پيشرفته ديگر مشکلات گذشته را دربر ندارد علت وجودی سوسيالیسم تا حد زیادی از بين رفته است. سوسيالیسم در غرب بيش از پيش

به صورت یک اشتباه تاريخی درآمده است. کاپيتالیسم هم مسایلی اگرچه بزرگ تر از سوسيالیسم لاقبل معادل آن به وجود آورده است. از آنجایی که سرمايه داری براساس ميل مداوم به مصرف روزافزون بنا شده اين ميل و تقاضا بايستی به طور مصنوعی تحریک گردد.

تحقیقاتی که توسط گروه «کلوپ رم» صورت گرفته نشان می دهد که اگر سرمايه گذاری ثابت؛ رشد لجام گسيخته و بهره برداری بی دریغ از منابع طبیعی ادامه يابد در طی یک نسل فاجعه ای غيرقابل اجتناب از لحاظ اجتماعی و اقتصادی به وجود خواهد آمد. آن چه واقعاً مایه هراس است آن است که انگيزه اصلی اين نظام به صورتی درمی آيد که امکانات تصميم گيری به موقع را سلب می کند. افسانه های بسياری در اذهان جا گرفته از قبيل اين که: رشد همیشه خوب است و به خودی خود می تواند موردنظر باشد يا هرچيز تازه بيفتا بهتر است. انگيزه خدمت بايد چه به طور انفرادی و چه به شکل جمعی از طريق همکاری و نه از راه رقابت ظاهر شود. بدیهی است انگيزه خدمت از نظر اخلاقی در سطح متعالی تری نسبت به انگيزه های سوسيالیسم يا کاپيتالیسم قرار دارد. خدمت به طور کلی کم تر از ارضاء نیازها و اميال شخصی خودپرستانه است. هم چنین روش همکاری در بين گروه ها به اندازه رقابت خودخواهانه نیست.

با چنین نگاهی نقطه مقابل «کار» «فراغت» خواهد بود. فراغتی که قبلاً نصب عده معدودی می گشت. کار خلاق و رضایت بخش لازمه بروز استعدادهای فردی است.

تکنولوژی با رهاندن بشر از انجام اجباری کارهای خسته کننده، کسالت آور و غيرخلاق اين امکان را به افراد جامعه می دهد که کار را با انگيزه هایی غير از نیاز اقتصادی صرف انجام دهد. اين اولین بار در تاريخ است که با چنین امکانی در چنین مقیاس بزرگ مواجه می شويم. برخلاف تصور همه تکنولوژی که پيشرفتی مادی است. وسيله ای برای درک ارزش معنوی کار گرديده است. مراحل تکامل اقتصادی که با شکل ابتدایی تقسيم کار از هزاران سال پيش شروع شد، اکنون وارد مرحله بلوغ گشته که در آن کار ديگر تنها وسيله بقای جسمانی نیست بلکه مفهوم متعالی تری يافته است. در دنای کنونی همکاری تنها وسيله بقاست. رقابت ممکن است در مرحله معینی از تکامل عامل پيشرفت بوده ولی اکنون به وضوح مانع پيشرفت به شمار می رود. وضعیت کنونی جهان تشنه همکاری ملت ها، نژادها، ادیان و اقوام است. ما از مازاد توليد سخن می رانيم در حالی که بايد از «تارسایي توزيع» سخن به میان آوريم. حتی اقدام آزمایشی و قابل تردید جامعه اقتصادی اروپا با روش همکاری به جای رقابت نتيجه ای موفقیت آميز به بار آورد. □